ASPI | Afarand Scholarly Publishing Institute; Turkey
ISSN: 2873-1973; Philosophical Thought. 2026;6(1):91-107. 10.58209/jpt.6.1.91

An Analytical Commentary on the Preface of *Twilight of the Idols*

ARTICLE INFO

Article Type
Book Critics

Authors
Maghouli M.*
Department of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

How to cite this article
Maghouli M. An Analytical Commentary on the Preface of *Twilight of the Idols*. Philosophical Thought. 2026;6(1):91-107.

ABSTRACT

Engaging with Nietzsche's writings is notoriously difficult, owing to the absence of an explicit systematic framework alongside a distinctive internal coherence. This difficulty has often led interpreters toward two opposing and equally problematic approaches; some rely on abstract, repetitive generalizations that avoid sustained engagement with Nietzsche's texts, and others adopt excessively fragmentary readings that lack any overarching sense of the structure and context of his thought. The present study seeks to mediate between these extremes by adopting a descriptive and hermeneutically sympathetic approach. It aims to preserve a coherent, relatively systematic perspective on Nietzsche's philosophy while simultaneously enriching it through close textual analysis. The article focuses primarily on the preface to Twilight of the Idols, a work Nietzsche himself regarded as a manifesto of his philosophical project. Through a detailed, line-by-line analysis of this preface and the reconstruction of a semantic network of conceptually related terms, the study elucidates several of Nietzsche's central concerns, including nihilism, the critique of culture, and the fundamentally polemical character of his philosophical language. References to other writings by Nietzsche, as well as to major commentators, complement this analysis and situate the discussion within a broader interpretive context.

Keywords Nietzsche, Twilight of the Idols, Philosophy of Culture

***Correspondence**
Address: Department of Philosophy, Faculty of Literature and Humanities, Shahid Beheshti University, Velenjak, Tehran, Iran. Postal Code: 1983969411
Phone: +98 (71) 32345988
pooriamaghouli78@gmail.com

Article History
Received: December 3, 2025
Accepted: January 18, 2026
ePublished: February 4, 2026

CITATION LINKS

[Deleuze, 2015] Nietzsche and philosophy; [Fazeli & Maghouli, 2025] Comparing Nietzsche's "on the three metamorphoses" passages with the New Testament; [Gadamer, 2023] Frankfurt School and Nietzsche; [Heidegger, 2014] Nietzsche (Volume 2); [Jaspers, 2015] Nietzsche: An introduction to the understanding of his philosophical activity; [Jung, 2015] Jung's seminar on Nietzsche's Zarathustra; [Khorasani, 2016] Greek philosophy; [Nietzsche, 2014a] Ecce Homo; [Nietzsche, 2014b] Antichrist; [Nietzsche, 2014c] The will to power; [Nietzsche, 2015a] On the genealogy of morality; [Nietzsche, 2015b] Twilight of idols; [Nietzsche, 2015c] Beyond good and evil; [Nietzsche, 2015d] The gay science; [Nietzsche, 2016] Thus spoke Zarathustra; [Nietzsche, 2017] The birth of tragedy; [Nietzsche, 2018] Philosophy and truth; [Russel, 1990] History of Western philosophy; [Shestov, 2024] Dostoevsky and Nietzsche; [Young, 2023] Friedrich Nietzsche: A philosophical biography;

Copyright© 2026, the Authors | Publishing Rights, ASPI. This open-access article is published under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License which permits Share (copy and redistribute the material in any medium or format) and Adapt (remix, transform, and build upon the material) under the Attribution-NonCommercial terms.

نوع مقاله: نقد کتاب

شرح تحلیلی دیباچه کتاب *غروب بت‌ها*

محمد معقولی*
گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

چکیده
مواجهه با آثار نیچه به سبب فقدان نظام‌مندی صریح و در عین حال برخورداری از انسجامی درونی، همواره با دشواری‌های تفسیری همراه بوده است. این وضعیت، مفسران را عموماً به اتخاذ دو موضع افراطی واداشته است؛ کلی‌گویی‌های انتزاعی و تکراری که از مواجهه مستقیم با متن می‌گریزند و خوانش‌های جزیی‌نگر که فاقد درکی کلی از بافتار اندیشه نیچه هستند. پژوهش حاضر می‌کوشد با اتخاذ رویکردی توصیفی، میان این دو موضع جمع کند و ضمن حفظ تصویری کلی و نسبتاً نظام‌مند از اندیشه نیچه، تحلیل خود را بر پایه مواجهه دقیق با متن سامان دهد. محور اصلی این جستار، بررسی دیباچه کتاب *غروب بت‌ها* است؛ اثری که می‌توان آن را مانیفست فلسفه نیچه دانست. تحلیل خط به خط این دیباچه، از طریق بازسازی شبکه‌ای معنایی از مفاهیم هم‌سنخ، امکان پرداختن به دغدغه‌های بنیادین نیچه، از جمله نیهیلیسم، نقد فرهنگ و خصلت جدلی ذهن و زبان او را فراهم می‌آورد.

کلیدواژگان: نیچه، غروب بت‌ها، فلسفه فرهنگ

***نویسنده مسئول:** pooriamaghouli78@gmail.com
آدرس مکاتبه: تهران، ولنجک، خیابان دانشجو، دانشگاه شهید بهشتی، گروه فلسفه
تلفن محل کار: ۳۲۳۴۵۹۸۸ (۰۷۱)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۹/۱۲
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۲۸
تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۱/۱۵

مقدمه

زبان نمادپرداز و لحن جدلی نیچه، زبانزد عام و خاص است. چنین می‌نماید که این لحن ستیزه‌جویانه و گزین‌گویی، بیش از سلیقه، ناظر به محتوای تخریب‌کننده و ویرانگری درونی اندیشه‌های نیچه باشد. سبک و سیاق نوشته‌های نیچه، برخی را به ستایش واداشته [Jaspers, 2015] و زبان برخی دیگر را به نکوهش گشوده است [Russel, 1990: 1547]. کارل یاسپرس، در توصیف گزین‌گویه‌های نیچه آن را به آتشفشانی فوران‌کرده همانند کرده است [Jaspers, 2015: 39-40]. یونگ نیز دشواری کلام نیچه را متذکر شده است [Jung, 2015: 51]. اما خود نیچه، در پیش‌گفتار اثر مشهور خود، *تبارشناسی اخلاق*، از «هنر خواندن» سخن می‌گوید؛ هنری که به زعم او، امروزه از یادها رفته است [Nietzsche, 2015a: 24]. از این روی، خواننده آثار نیچه، نه با یک متن شسته‌رفته و نظام‌مند فلسفی، که با کثرتی سرسام‌آور از گزین‌گویه‌ها و فقراتی ظاهراً پراکنده روبه‌روست که کشتی‌گرفتن با آن و معناگشایی‌اش، اصلاً کار آسانی نیست.

کتاب کم‌حجم *غروب بت‌ها*، که ذیل آثار متاخر نیچه قرار می‌گیرد، با رویکردی کاملاً جدلی، به سراغ تاریخ اندیشه بشری رفته و نسبت به آنها موضع‌گیری بسیار رادیکال داشته است. نیچه، این اثر را در فاصله کوتاه هجدهم اوت تا هفتم سپتامبر [کمتر از سی روز] نگاشته و آن را حاصل عصیان و سرکشی دانسته است [Young, 2023: 644]. برخی پژوهشگران نیز، کتاب مذکور را حاصل فوران یک بار و بی‌زحمت» دانسته‌اند [Young, 2023: 645]. همچنین می‌دانیم که عنوان این کتاب، در ابتدا، *تن‌آسایی یک روان‌شناس*[1] بوده و گویا نیچه به پیشنهاد یک دوست، عنوان برازنده‌تر و جدلی‌تر غروب بت‌ها را برای آن برگزیده است [Young, 2023: 645] اما دیباچه کوتاه این اثر، شاید بتواند به مثابه یک مانیفست ستیزه‌طلبانه، از اندیشه نیچه محسوب شود: نیچه در این دیباچه، هزل و ریشخند را با جدیت نقادی فلسفی و باژگونی ارزش‌ها تلفیق کرده و

در حجمی به غایت موجز، عرضه داشته است [Gadamer, 2023: 32]. تقریباً یکایک عبارات [و چه بسا مفردات] این فصل، نیازمند تفسیر و تامل دقیق هستند. از همین روی، در جستار پیش رو، بر تک‌تک واژگان درنگ خواهند شد؛ چه، فرض بر این است که نویسنده، آنها را برای مقصودی مشخص، به کار گرفته است. این پژوهش، خواهد کوشید تا ضمن گردآوری کلمات و فقرات این فصل، در شبکه‌های معنایی وسیع‌تر، فهمی دقیق‌تر و جامع‌تر از پروژه نیچه به دست دهد.[ii]

سرزندگی در میدان نبرد

دیباچه، کاملاً طوفانی آغاز می‌شود [Nietzsche, 2015b: 17]:

> "خود را سرزنده نگاه‌داشتن، در گیر-و-دار یک کار دلگیر و بی‌اندازه پرمسئولیت، کم هنری نیست: و البته، چه چیزی ضروری‌تر از سرزندگی؟"

می‌دانیم که در زبان آلمانی، گاهی برای تاکید بر یک واژه، می‌توان جایگاه آن را تغییر داد و به ابتدای عبارت منتقلش کرد. از این روی، این زبان در جابه‌جایی کلمات در یک جمله، از انعطاف بسیار بالایی برخوردار است. نخستین واژه، در متن اصلی آلمانی، اینمیتن (inmitten) است که مترجم فارسی، آن را به در گیر-و-دار برگردانده است. اینمیتن، به معنای «وسط معرکه‌بودن» و «در میدان‌بودن» است؛ توضیح آنکه روزگاری بزرگ‌ترین نوابغ بشری و نیرومندترین اذهان، زورمندی خود را در مواجهه دایمی و رویارویی با مصایب و پنجه‌افکندن با دشمنان، مشخص می‌ساختند؛ حال آنکه در روزگار ما، زورمندی، معمولاً با چشم‌فروبستن و گریز و نادیده‌گرفتن پیوند خورده است؛ نیچه، در نخستین واژه دیباچه، از جسارت مواجهه با کلان‌مسایل و شهامت حضور دایمی در میدان نبرد و مبارزه و جنگیدن سخن گفته است. در ادامه، اهمیت این واژه، در شبکه معنایی مشخص، با واژگانی همچون باژگونی ارزش‌ها، بت‌شکنی، جنگیدن و ... مشخص‌تر خواهد شد.

اما عبارت نیچه، آنگاه عجیب‌تر می‌شود که این در وسط معرکه‌بودن را با سرزندگی پیوند می‌زند. اگر تصویر یک نبردگاه را در ذهن مجسم سازیم، سخت است که در گیر-و-دار یک جنگ سهمگین، در کشاکش میدان نبرد و خستگی رزم، از، سرزندگی سخن گوییم. اما چنانچه این سرزندگی را در پرتو یکی از ارکان اساسی فلسفه نیچه، یعنی آری‌گویی به زمین و زندگی، بازخوانی کنیم، آنگاه متوجه ضرورت آن خواهیم شد. نیچه، در *چنین گفت زرتشت*، از وفاداری تام و تمام به زندگی و فضایل زمینی، نوشته است [Nietzsche, 2016: 89]. از این روی، شاید بتوان این سرزندگی را چونان معیار و سنجه‌ای برای جنگجویان به حساب آورد؛ معیاری که به این جنگ بی‌امان معنا می‌دهد و جنگجو را از خطر بی‌معنایی یا فروافتادن در دام امیدهای آن‌جهانی، حفظ می‌کند. در *فراسوی نیک و بد*، نیچه، از امکان هیولاشدن آن کس که در مغاک چشم دوخته، سخن می‌گوید و نسبت به آن هشدار می‌دهد [Nietzsche, 2015c: 133]. نیچه، در کتاب *غروب بت‌ها*، به سراغ بت‌های جاویدانی رفته که به زعم او، ذهن و زبان آدمیان را به سیاهی کشانده‌اند. باید پرسید که چه تضمینی وجود دارد که در مبارزه با این بتان نیرومند و هیولاهای هراس‌انگیز، خود جنگجو، بدل به هیولایی خوفناک نشود. پاسخ نیچه، در یک کلام، این است: سرزندگی! می‌بینیم که با ایجاد یک شبکه معنایی و پیوندزدن این سرزندگی با کلیدواژه‌های آری‌گویی به زندگی و تایید زمین، معنای این عبارت، آشکارتر خواهد شد.[iii]

اما، اگرچه، این سرزندگی، چونان معیاری تمییزدهنده به کار می‌رود، اما خود نیچه هم تصریح می‌کند که حفظ این سرزندگی، اصلاً و ابداً کار آسانی نیست و به تعبیر دقیق‌تر: «کم هنری نیست». نیچه در اینجا، از اصطلاح کونست-شتوک (kunststück)، به معنای «شعبده»، «تردستی» و حتی «معجزه»، بهره برده است. از این روی،

حفظ این روحیه سرزندگی در میدان جنگ، گویا چیزی شبیه به اعجاز است. در واقع، خود نیچه نیز اذعان دارد که تاب‌آوردن این تضاد مهیب و سرزنده‌بودن در میدان نبرد، اصلاً آسان نیست. در ذهن عرفی، نشاط و سرزندگی، در فراغت و گوشه چمنی دل‌انگیز دست می‌دهد، حال آنکه به باور نیچه، زیست فیلسوف، به این نبرد همیشگی و جنگ هویت‌بخش گره خورده است. در ادامه، باز هم بر روی این جنگ و عناصر هویت‌ساز آن درنگ خواهیم کرد. لف شستوف، کوشیده است که سراسر پروژه فکری نیچه [و البته، داستایفسکی] را ذیل مخالفت با ایدئالیسم و وفاداری به واقعیت تنش‌زا و وحشی زندگی بازخوانی کند [Shestov, 2024: 115]. در روایت شستوف از نیچه، جهان جای اخلاق مطلق و سرراست کانتی یا آموزه خیر تولستوی نیست؛ اساس این عالم بر تضاد و تنش و رنج استوار است و فیلسوف راستین، کسی است که این کشمکش رنج‌آور را تاب آورد و با آن پنجه در پنجه شود.

در ادامه، نیچه، به خصلتی دیگر از این کار، یعی پروژه فلسفی خود، اشاره کرده است: «در گیر-و-دار یک کار دلگیر و بی‌اندازه پرمسئولیت». چرا دلگیر؟ زیرا همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، خبری از ایدئالیسم و رویاپردازی نیست. نمونه بارز و رسوای این خیال‌پردازی‌های ضدواقع‌گرایانه را می‌توان در انواع روان‌شناسی‌های زرد مثبت‌گرا یا عرفان‌های نوظهور سراغ گرفت؛ این رویکردها، می‌کوشند که رنج ذاتی عالم و کشمکش ناگزیر روابط انسانی را انکار کنند و تمام پیچیدگی مذکور را به مشتی فرمول ازپیش‌داده و همگانی، و البته، کاملاً خوش‌باورانه، فروبکاهند. اما، آنکه را یارای رویارویی با این عذاب الیم باشد، به تعبیر شستوف، چیزی جز نومیدی نصیبش نخواهد شد [Shestov, 2024: 199]:

> "سرتاسر جهان و یک انسان [یعنی نیچه] با هم تصادم کرده بودند و معلوم شد این دو نیرو اندازه یکسانی دارند. بیش از این حرف‌ها، در سمت «جهان»، همه سنت‌های گذشته قرار داشت، همه حکمت بشر از روزگار کهن، وجدان خود نیچه و سرانجام خود بداهت. و در سمت نیچه، خب، در سمت خودش جز نومیدی چه داشت؟"

اما چرا این کار دلگیر، «بی‌اندازه، پرمسئولیت» توصیف می‌شود؟ این مسئولیت را چه کسی بر دوش فیلسوف [مشخصاً نیچه] گذاشته است؟ نیچه می‌نویسد [Nietzsche, 2015b: 23]:

> "خر آیا می‌تواند سوک‌انگیز باشد؟ ــیعنی زمین‌خوردن آدمی در زیر باری که نه می‌تواند بکشد نه بیندازد؟ ... داستان فیلسوف."

احوال فیلسوف، به تعبیر نیچه، درست به سان خری‌ست که باری بس سنگین را بر دوش می‌کشد؛ شانه‌های ناتوان او را نه توان به‌مقصدرساندن این بار است و نه مسئولیت خطیر این کار دشوار، مجال زمین‌گذاشتن این بار گران را به فیلسوف می‌دهد. چنین می‌نماید، که در قاموس نیچه، فیلسوف، بار گران تاریخ و فرهنگ بشری را بر دوش می‌کشد و در این راه، فشاری بس عظیم را متحمل خواهد شد. در جایی دیگر، نیچه از ضرورت عدم درگیری با فضیلت دروغین سخن گفته است [Nietzsche, 2015b: 26].

داستان فیلسوف، داستان تردستی‌های نمایشی و پوپولیستی نیست؛ در میدان فلسفه، فضیلت دروغین به کار نمی‌آید و فیلسوف، به سان بندبازی‌ست که اولین اشتباه، آخرین اشتباهش خواهد بود. بدین‌سان، مختصراً، دلگیری این رسالت، و البته، پرمسئولیتی آن در نزد نیچه واشکافته شد. در عبارت پایانی، نیچه، باری دیگر، بر سرزندگی و ضرورت آن در این عرصه دلگیر و نبردگاه هراس‌آفرین، پافشاری می‌کند. هرآینه، توضیحات آن، در فقرات پیشین، ارایه و ظرایفش واکاوی شد. نیچه در ادامه می‌نویسد [Nietzsche, 2015b: 17]:

> "تنها دلیل نیرومندی سرشاری نیروست."

اگرچه توضیح دقیق این عبارت مهم را باید به انتهای فصل و درهم‌سنجی واژگانی نظیر جنگ و زورمندی و بت‌شکنی، موکول کرد، اما در مقام یک توضیح کوتاه دم دستی، می‌توان گفت که این نیرومندی، ناظر به مفهوم وفاداری به زمین و معنابخشی آن است. این مورد را در ادامه، تحلیل خواهیم نمود.

زخم‌زدن شفابخش

ارزیابی دوباره همه ارزش‌ها، در ازای اوموتونگ آلر ورته (umwethung aller werthe) آمده است [Nietzsche, 2015b: 17]:

> "یک ارزیابی دوباره همه ارزش‌ها، پرسش‌نمادی چنین سیاه، چنین گران، که سایه‌ای سنگین می‌افکند بر آن کس که آن را فرامی‌نهد، بر آن کس که بار سرنوشت چنین وظیفه‌ای را بر دوش می‌کشد."

در زبان آلمانی، قابلیتی وجود دارد که می‌توان با افزودن برخی پیشوندها و پسوندها به فعل اصلی، معنای تازه‌ای به آن بخشید. گفتنی‌ست که شبیه این پتانسیل، در زبان فارسی نیز وجود دارد. برای نمونه، فعل رسیدن، می‌تواند با افزودن پیشوندهای «سر»، «فرا» یا «بر»، به «سررسیدن» و «فرارسیدن» و «بررسیدن» تبدیل شود. در زبان آلمانی نیز، مثلاً با افزودن پیشوند اوبر (über) به فعل گهن (gehen) [به معنای «رفتن»] می‌توان به فعل اوبرگیهن (übergehen) [به معنای «طلوع‌کردن» یا «فراشدن»] دست یافت. اوم (Um) نیز، در زمره همین پیشوندهاست که معمولاً [نه مطلقاً] به معنای جداشدن از یک وضعیت و رفتن به یک وضعیت تازه است؛ به عبارت دیگر، افزودن این پیشوند به فعل، افاده تعویض‌کردن می‌کند. برای نمونه، فعل اومتسیهن (umziehen)، به معنای اثاث‌کشی منزل و نقل مکان به منزلگاهی تازه است. همچنین فعل اوم اشتایگن (umsteigen)، معنای تعویض وسیله نقلیه را افاده می‌کند. حال، واژه اوموتونگ (umwethung) نیز از تعویضی اساسی و زیر-و-زبر کردن نظام ارزش‌ها و باژگون‌ساختن باورهای بنیادین تاریخی حکایت دارد. برای مثال، فردی را در نظر آوریم که بناست یک عادت فردی [مانند جویدن ناخن] را کنار بگذارد؛ کنارگذاشتن این عادت، به معنای دقیق کلمه، جنگی تمام‌عیار، علیه خویشتن خویش و مواجهه مبارزه‌جویانه با خود است. اینک، در نظر آوریم که انسانی، در یک مقیاس بسیار وسیع‌تر، میدان نبردی را تدارک ببیند؛ این بار، آنچه رویاروی اوست، زور یک تاریخ و فرهنگی چندهزارساله است که می‌کوشد شانه‌های او را خرد کند و کمرش را به خاک برساند. این همان رسالتی‌ست که نیچه، برای فیلسوف، برای خودش، ترسیم می‌کند. بنابراین، دانستیم که ترک یک عادت فردی نیز جانکاه است و جان‌ستان؛ تا چه رسد به باژگونی کهن‌ارزش‌های تاریخی که در تار و پود حیات آدمیان، ریشه دوانده‌اند. پس، این جنگ، یک جنگ معمولی نیست؛ جنگ زرگری میان دو انسان، بر سر مسایل کوچک و کودکانه نیست؛ جنگی‌ست در مقیاسی بسیار گسترده که یک نفر، خودش را رویاروی قطار بزرگ تاریخ و ارزش‌های چندهزارساله آن قرار می‌دهد و آهنگ آن دارد که کاملاً آنها را زیر-و-زبر سازد و باژگون نماید.[iv]

در ادامه، نیچه از پرسش‌نمادی [علامت‌سوال] سخن می‌گوید که به مثابه یک تردید جدی، در ذهن فیلسوف جولان می‌دهد؛ چه، دشواری این کار، تمام توان او را به چالش می‌کشد و جمیع باورهای بنیادینش را تحت‌الشعاع خود قرار می‌دهد. این پرسش‌نماد، چونان سایه‌ای‌ست سنگین، که نفس فیلسوف را، زیر بار گران تاریخ، بند می‌آورد و هم‌هنگام، او را به سوی خویشتن فرامی‌خواند. و می‌بینیم که باری دیگر، نیچه از «بار سرنوشت» سخن می‌گوید که کاملاً با آن «کار پرمسئولیتی» که پیش‌تر ذکر شد و شرح آن رفت، همپوشانی

دارد. نیهیلیسم خاص نیچه‌ای، عملاً هیچ دستاویز و مامنی را برای جان‌های سرگردان باقی نمی‌گذارد؛ نه خبری از یک موجود متعالی رهاننده است و نه عقلانیت فیلسوفانه مجرد خودبنیادی می‌تواند بر محکمه قضاوت بنشیند و زیست بی‌معنای آدمیان را معنا بخشد. از این روی، سرزندگی، یک انتخاب، در میان انتخاب‌های دیگر، نیست؛ سرزندگی، تنها چاره فیلسوف برای بودن و ادامه‌دادن است؛ در واقع، معیار سرزندگی، سنگ محکی و قطب‌نمایی ضروری است که فیلسوف، به یاری آن، موقعیت خود را پیدا می‌کند و افق‌های تازه خویش را خلق می‌نماید.[۷]

در این بحر ظلمت، که از هر طرف، جز وحشت نمی‌افزاید، فیلسوف، به آفتاب سرزندگی و آری‌گویی به زندگی [با تمام رنج‌ها و مصائبش] پناه می‌برد و زیستی رندانه در پیش خواهد گرفت. نیچه می‌افزاید [Nietzsche, 2015b: 17]:

> "و او را هر دم وامی‌دارد که به آفتاب پناه برد و جدیتی گران و بی‌اندازه گران‌بارشونده را از خود بتکاند."

نیچه، در فقره‌ای از *چنین گفت زرتشت*، ضمن اشاره به جنسیت مونث واژه خرد در زبان آلمانی (Weisheit)، آن را در پی مردان پرخاش‌جوی و جنگاور توصیف می‌کند [Nietzsche, 2016: 53]. تازش به جدیت عبوس‌منشانه فیلسوفان نیز، سرلوحه کار نیچه قرار دارد و بارها مورد تاکید قرار گرفته است. شوریده‌سری این فیلسوف، کاملاً در شیوه نگارشش ظهور و بروز یافته است؛ زبان نیچه، یک زبان فرمال و فنی نیست؛ مفاهیم او، به معنای دقیق کلمه، پرتاب می‌شوند و رفته‌رفته، در یک شبکه معنایی و منظومه زبانی شاعرانه و استعاری و نمادپرداز، معنای محصل خود را پیدا می‌کنند. در ادامه نیچه می‌نویسد [Nietzsche, 2015b: 17]:

> "در این کار، هر وسیله‌ای کارآمد است و هرچه پیش آید خوش آید."

کلمه آلمانی رشت (recht) که در اینجا به "کارآمد" برگردانده شده است، معادل "درست" فارسی و رایت (right) انگلیسی است. این بدان معناست که در این گیر-و-دار نبرد، از هر وسیله‌ای که به کار آید، باید بهره برد؛ اما چرا؟ زیرا سنگ محک سرزندگی را با خودداری و اصل‌الاصول آری‌گویی به زمین و زندگی را از یاد نبرده‌ای. در واقع، نقطه عزیمت نیچه، در طرح مباحثش، همین آری‌گویی به زندگی است. هرچه پیش آید (fall) خوش آید (Glück)، می‌تواند ناظر به دو مفهوم کلیدی «بازگشت جاودان» و «عشق به تقدیر»، تفسیر شود. اگرچه، این پژوهش، آهنگ پرداختن به ظرایف این دو مقوله بنیادین در فلسفه نیچه را ندارد، اما خوب است که اندکی بر آن بدرنگیم و ربط و نسبتش را با مضامین این دیباچه واکاوی نماییم. نیچه، در کتاب *حکمت شادان*، از یک آزمون ذهنی سخن می‌گوید که اگر روحی پلید، به سراغ ما آید و مدعی شود که تک‌تک لحظات زندگی ما، بناست که در ابدیتی بی‌پایان، بی‌شمار دفعه، تکرار شود، چه واکنشی نشان خواهیم داد [Nietzsche, 2015d: 304]؟ این آموزه سرگیجه‌آور، در *چنین گفت زرتشت* نیز، رخ می‌نماید. اهمیت آن در ذهن و زبان نیچه، به اندازه‌ای‌ست که نیچه هدف خود را از نگاشتن کتاب *چنین گفت زرتشت*، انتقال همین آموزه دانسته است [Nietzsche, 2014a: 95]. فارغ از نزاع‌های تفسیری درازدامنه، همان‌گونه که اشاره شد، می‌توان این آموزه را به مثابه آزمونی ذهنی، جهت القای یک وسواس وجودی و بنیادین، در تک‌تک لحظات حیات، قلمداد کرد. در واقع، این آموزه، ما را نسبت به انتخاب‌های‌مان و البته، پیامدهای ناگزیر آنها، حساس خواهد کرد. به زعم نیچه، جان آزاده کسی‌ست که بتواند، جمیع برگزینش‌های خویش را، در ابدیتی بی‌کران آری بگوید و پشیمانی نداشته باشد. به عبارت دیگر، زیست اصیل، در وفاداری به این آموزه و پذیرش آری‌گویی به انتخاب‌های کنونی، در بازگشت ابدی‌شان، سنجیده خواهد شد. بدیهی است که چنین فردی، نه‌تنها زندگی

خویش را تاب می‌آورد، بلکه عاشقانه، تک‌تک دقایق آن را خواهد زیست و صاحب تقدیر خویش خواهد شد؛ از آنجا که این تقدیر، برآیند انتخاب‌های وسواس‌گونه اوست، عشق به این انتخاب‌ها، بالضروره، به معنای عشق به تقدیر است. نیچه، در گام بعدی، از خلق جهان، به دست انسان سخن می‌گوید که مجال پرداختن به آن، در این جستار، فراهم نیست [Fazeli & Maghouli, 2025].

اما در یک معنای رادیکال‌تر، عشق به تقدیر، حتی می‌تواند به پذیرش تمام و کمال رخدادهای تلخ و شیرین تاریخی، و عشق‌ورزیدن به مسیر قطار تاریخ منجر شود [Young, 2023: 689]:

> "در آخرین و شاید عالی‌ترین منظر، من خود آلمانی‌ها را تبرئه می‌کنم، تنها من. من بدون نوع متضاد این نژاد، بدون بیسمارک، بدون ۱۸۴۸، بدون جنگ آزادبخش ضدناپلئون، بدون کانت، بدون خود لوتر، ممکن نمی‌شدم. جنایت‌های فرهنگی بزرگ آلمانی‌ها خودشان را در طرح والاتری از فرهنگ تبرئه می‌کند. من نمی‌خواهم هیچ تفاوتی ایجاد شود حتی در گذشته‌ها *آمورفاتی* (*Amor Fati*) حتی مسیحیت هم لازم بود؛ عالی‌ترین شکل نه به زندگی، خطرناک‌ترین و فریبنده‌ترینش، به والاترین تایید آن منجر شد."

در واقع، نیچه‌ای که زمین و زمان را برای شکستن بت‌های جاودانه فرهنگ و تمدن بشری به هم می‌دوزد، سر آخر، فرآیند ضروری آن را می‌پذیرد و می‌کوشد که آری‌گویی تمام و کمال فلسفه خود به زندگی را، که برآمده از دل نفی همه‌جانبه آن است، در مسیحیت، بینگارد و برنشاند. بنابراین، عشق به سرنوشت و بازگشت جاودان، نه تنها آشتی با روزگار خویش، بلکه کوششی برای آشتی با کل تاریخ است. هرآینه، واکاوی ظرایف و دقایق درنگیدنی این موضوع، محل بحث پژوهش حاضر نیست؛ از این روی، دگربار، به متن دیباچه بازمی‌گردیم [Nietzsche, 2015b: 17]"

> "بالاتر از همه جنگ."

نیچه، و پیش از او هگل، احیای دوباره صدای فروخفته و خفه‌شده هراکلیتس، از دل هزاره‌ها هستند. هراکلیتس، جنگ را پدر و پادشاه همه چیز می‌دانست [Khorasani, 2016: 239]. برای هراکلیتس، جنگ، خصلت فیزیکی و متافیزیکی پیدا می‌کند. زیرا جریان هستی، گواهانی‌ست آشکار که سلامتی را از پی بیماری و پیری را به دنبال جوانی می‌آورد [Khorasani, 2016: 240]. تجلی این متافیزیک جنگ، در زندگی انسان‌ها، در عرصه نبرد ارزش‌ها ظهور و بروز می‌یابد. به باور هراکلیتس: خلق باید برای آداب و رسوم "(νομοι) خویش نبرد کنند، همچنان که در دفاع از باروهای شهر، به جنگ برمی‌خیزند [Khorasani, 2016: 238]. کلیدواژه جنگ در نزد نیچه، بیش و پیش از هر چیز، نشان حرکت و سیلان، در برابر سکون و رخوت است. در جنگ است که امکان ارتقای به هویتی والاتر، میسر خواهد شد؛ این جنگ است که تنش موجود در هستی را به اوج خود می‌رساند و امکان دگرگونی را فراهم می‌آورد. نیچه، برای جنگ، خصلتی هویت‌بخش قایل است. در غروب بت‌ها از نیرومندی پس از مواجهه با دشمنان سخن گفته است [Nietzsche, 2015b: 22] یا در *چنین گفت زرتشت*، شخصیت زرتشت را دوستدار برادران جنگی، توصیف می‌کند [Nietzsche, 2016: 59]. اما باید پرسید که معیار این رزمیدن دایمی و جنگ بی‌امان چیست؟ با چه معیاری باید دست به سلاح برد و این جنگ‌افزار را علیه چه کسانی به کار گرفت؟ باز هم پاسخ نیچه، به سنگ محک زندگی و آری‌گویی به زمین بازمی‌گردد. در واقع، خود نیچه نیز، با سلاح زندگی و زمین، علیه یک تاریخ برمی‌آشوبد و با دشمنانی به غایت نیرومند، زورآزمایی می‌کند.

عشق‌تان به زندگی عشق به برترین امیدتان باد! و برترین امیدتان برترین اندیشه زندگی باد [Nietzsche, 2016: 60]!

افزون بر این، جنگ برای نیچه، نشانه‌ای از خصایل مردانه و نرینگی والاتباران، در برابر ویژگی‌های زنانه اختگی، بزدلی و صلح‌جویی است. وی بر خصلت‌های مردانه فرهنگ، با محوریت جنگ‌آوری و رزمیدن، در برابر خصایل زنانه عفت و پاکدامنی و گوشه‌نشینی تاکید می‌نماید. در *دجال*، ضمن توصیف الوهیت در نزد یونانیان و عبرانیان و مسیحیان، به قسمی تبارشناسی اخلاق بندگان و گذار از ویژگی‌های الوهیت (Gottheit)[vii] مردانه به ضعف و زبونی الوهیت زنانه دست می‌زند [Nietzsche, 2014b: 54]. نیچه در ادامه متن می‌گوید [Nietzsche, 2015b: 17]:

> "جنگ‌آوری همواره شگرد بزرگ [شفابخشی] جان‌هایی‌ست بسی به درون گراییده و به ژرفی رسیده."

نخست اینکه واژه جان در ازای گایست (Geist) آلمانی است که ترجمه آن مترجم را به دشواری خواهد انداخت. اما نیچه، در یک خلاف‌آمد عادت، جنگیدن را نه از سر بلاهت و جنون، بلکه مختص به ژرف‌ترین جان‌ها و ورزیده‌ترین اذهان می‌داند. این جنگ، البته، می‌تواند نبرد درونی و نفس‌گیر، با خویشتن خویش باشد. می‌دانیم که از نظر نیچه، مرد جنگی در روزگار صلح نیز به جان خود می‌افتد [Nietzsche, 2015c: 133]. بدین اعتبار، رادیکالته عمیق نیچه، سر آن دارد که یخ سخت وجود آدمی را در هم شکند و بدین‌سان، هویتی تازه به او ببخشد [Fazeli & Maghouli, 2025]. نیچه می‌افزاید [Nietzsche, 2015b: 17]:

> "در زخم‌زدن نیز نیروی شفابخش هست."

همان‌گونه که گفته آمد، فلسفه نیچه، در پی نیرومندساختن جان آدمیان و پرورش قوای جسمانی و روحانی آنها است. از این روی، فلسفه او را با نرمش و سازش و آرامش کاری نیست؛ نیچه، خود را یک دینامیت می‌خواند [Nietzsche, 2014a: 133] و عنوان فرعی اثر خود را «فلسفیدن با پتک[viii]» گذاشته است. بنیاد فلسفه او بر همین تازش بی‌امان به کهن‌الگوها، و چنان که در پی خواهد آمد، بر شکستن بت‌های جاودانه قرار دارد. در *حکمت شادان*، هرگونه امر نو را برابر با شر قلمداد می‌کند [Nietzsche, 2015d: 63]:

> "به هر حال نو همان شر است، زیرا چیزیست که می‌خواهد فتح کند، علایم مرزی را واژگون کند، مذاهب قدیمی را از پای درآورد و ...."

گفتنی است که حتی سویه ایجابی و آفرینشگر فلسفه نیچه، از دل همین نفی پی‌درپی و رادیکال، برمی‌گذرد. از این روی، می‌توان گفت که هویت فیلسوف، و چه بسا خود فلسفه، به نفی و نقادی رادیکال و همه‌جانبه گره خورده است. به عبارت دیگر، نیچه، با همین نفی، هویت‌سازی می‌کند و جایگاه خاص خویش را در محفل فلاسفه بازمی‌یابد. بنابراین، گویا شکستن بت‌ها، دو هدف اساسی را دنبال می‌کند: در وهله نخست، هویت‌سازی فیلسوف و در وهله دوم، نجات فرهنگ. نیچه، فیلسوف را «پزشک فرهنگ» معرفی می‌کند [Nietzsche, 2018: 147] پزشکی که چاقوی جراحی خویش را بی‌رحمانه بر زخم‌های چرک‌آلود و برآماسیده فرهنگ فرو می‌آورد تا بتواند عفونت‌ها را بیرون کشد و مریض رو به موت را نجات بخشد. اما گفتنی‌ست که این شفای فرهنگ، از طریق نقد اوهام و شکستن بت‌ها، باز هم با معیار زندگی و سرزندگی صورت می‌گیرد. به بیان دیگر، آنچه نیچه را قادر می‌کند که صدر تا ذیل تاریخ فلسفه [بلکه تاریخ فکر] را [مگر چند مورد استثنا] زیر تازیانه نقد بگیرد، همانا این است که به زعم این فیلسوف، جمیع این چهره‌های شاخص، به زمین پشت کردند و در پی

نفی زندگی، به دنبال امیدهای آن‌جهانی و پندارهای ابرزمینی روان شدند. نیچه در *چنین گفت زرتشت* می‌نویسد [Nietzsche, 2016: 44]:

> "منِ من مرا غروری تازه آموخت و من آن را به آدمیان می‌آموزانم: دیگر سر خویش در ریگزار چیزهای آسمانی فرونبردن، بل آن را آزادانه به دوش کشیدن، چون یک سر زمینی که برای زمین معنا می‌آفریند!"

ژیل دلوز، در روایت اندیشه نیچه و بازخوانی انتقادات این فیلسوف، بر این باور است که نیچه در پی بازگشت به «وحدت زندگی و تفکر» است [Deleuze, 2015: 108-10] همین نگرش، موجب شد که: «فرزانه‌ترین مردمان همه روزگار»، زندگی را به هیچ گیرند و فاقد ارزش بینگارند [Nietzsche, 2015b: 33].

یک میان‌پرده

اما چنین می‌نماید که پرسیدن دوباره از مساله نیچه و شیوه خاص شکاکیت او، نه‌تنها موجه، بلکه ضروری است. پیش از هر چیز، با تکیه بر قرائت شستوف، دو سنخ متفاوت از شکاکیت را از یکدیگر تفکیک می‌کنیم: به زعم شستوف، یک نوع شکاکیت، شکاکیت پشت میز نشین و دستوری است؛ اما نوعی از شک، با همه توش و توان فراوان خویش، بر جان فیلسوف فرود می‌آید و بنیادهای وجود او را به لرزه خواهد انداخت؛ این سنخ اخیر، شک دستوری و فرمال و اختیاری نیست؛ بلکه واقعی و وجودی و خانه‌برانداز است. به زعم شستوف، شک نیچه، که با نفی پیونده خورده و از آن تغذیه می‌کند، همین شکاکیت وجودی است [Shestov, 2024: 217]. نیچه، به معنای دقیق کلمه، در هر کدام از بت‌شکنی‌ها و تازش‌ها، به جنگ با خویشتن برخاست و بر وجدانش پای گذاشت؛ نیچه، یک فرد بود که رویاروی جهان، و البته، علیه خودش، ایستاد و بر آن زور آورد.

افزون بر این، می‌توان یک تفکیک دیگر را در میان شکاکان لحاظ کرد. بسیاری از شک‌گرایان تاریخ، اگرچه سویه‌ای از وجوه معرفتی بشر را منکر شدند، اما توانستند با چنگ‌زدن به سویه‌ای دیگر، خود را از رنج جانکاه شک خلاص کنند. برای نمونه، علم‌باوران، اگرچه دین و پیوند انسان با منبع قدسی را انکار می‌کنند، اما، با قایل‌شدن به علم، خدایی تازه برمی‌نشانند و به درگاه او نیایش می‌کنند. همچنین، عصر نیچه، عصر امید است و سر برآوردن جنبش‌های کارگری که در پی رویای انقلاب بزرگ، زندگی خود را معنا می‌دادند. اما می‌دانیم که نیچه، طبعاً، نه با دین‌یاران در سازش است، نه با علم و علم‌باوران میانه‌ای دارد [Nietzsche, 2016: 139-141]، و نه دل به جنبش‌های کارگری خوش می‌کند [Nietzsche, 2015b: 132]. نیچه، به‌ویژه، در *اراده به سوی قدرت*، اساساً به آینده بشر خوش‌بین نیست و در آن کتاب، تاریخ هیچ‌انگاری [نیهیلیسم]، این سرنوشت محتوم آدمیان را روایت می‌کند [Nietzsche, 2014c: 19]. بدون درپیچیدن به نزاع‌های تفسیری، می‌توان چنین گفت که به زعم نیچه، دین و علم و انقلاب‌های کارگری و تمام امیدهای قرن نوزدهمی، به‌زودی، قدرت روایتگری و اقناع خود را از دست خواهند داد و نمی‌توانند معنایی محصل و درست و حسابی، برای زندگی پوچ آدمیان بیافرینند. به این قرار، علم‌باوری، فرومی‌ریزد و مومن‌ترین مومنان هم "چو بید بر سر ایمان خویش" خواهد لرزید. هیچ‌انگاری، این میهمان سهمگین ناخوانده، بر در می‌کوبد [Nietzsche, 2014c: 23] و تمام ابعاد زندگی بشر و جای‌جای این سیاره را فراخواهد گرفت.

اما پیش از به پایان‌بردن این میان‌پرده، خوب است که اندکی نیز معنای «ناخوانده‌ترین میهمان‌ها» را تحلیل نماییم. از چه روی، هیچ‌انگاری، میهمانی ناخوانده است؟ نیچه، در فقره‌ای مشهور، از *اراده به سوی قدرت*، سعی می‌کند که به نحوی، معنای هیچ‌انگاری و مقصود خود از این مقوله را بیان کند [Nietzsche, 2014c: 26]:

"هیچ‌انگاری به چه معناست؟ اینکه والاترین ارزش‌ها ارزش خود را از دست می‌دهند. چرا؟ پاسخی نمی‌یابد."

بخش نخست این عبارت دربردارنده هیچ نکته تازه‌ای نیست؛ در حقیقت، تاریخ بشر را می‌توان تاریخ بی‌ارزش‌شدن نظام‌های ارزشی کهن و روی کار آمدن نظامی تازه دانست. بزرگ‌ترین انقلاب‌های مذهبی و سیاسی یا گسترده‌ترین تحولات همه‌گیر اجتماعی، چیزی جز سرنگونی ارزش‌های قدیمی و سر برآوردن ارزش‌های نو نیستند. علم به جای دین، سوسیالیسم به جای لیبرالیسم، شاه به جای خدا و ... به دیگر سخن، در درازنای تاریخ بشر، همواره و همواره، از دل نفی یک ارزش، ارزش‌های ایجابی بروز کردند که به جای آن برنشسته‌اند. اما نیچه، از روزی سخن می‌گوید [در واقع، از زمانه ما] که بشر، جملگی ارزش‌ها را ویران کند و توان خلق ارزش‌های تازه نداشته باشد. در این حالت، آدمیان سرگشته می‌شوند و روزگار «واپسین انسان» فراخواهد رسید [Nietzsche, 2016: 27-8]. در *چنین گفت زرتشت*، ذیل فصل درباره سه دگردیسی، نیچه، از سه مرحله تطور جان سالک سخن می‌گوید: مرحله نخست، شترمابی و تسلیم و بارکشی است؛ در این مرحله، شتر جان، برای راهیابی به سرزمین فرهنگ، به صورتی کاملاً منفعلانه، زانو می‌زند و ارزش‌ها را بر دوش می‌کشد. اما دگردیسی دوم، مرحله نفی شیرانه و زورآزمایی با اژدهای هراس‌انگیز تو-باید است. سرانجام، شیر غران نفی‌کننده، اژدهای تو-باید را مغلوب خویش می‌سازد. اما، به زعم زرتشت نیچه، چنانچه جان آدمی در این مرحله بماند، هرگز به کمال نهایی خود نخواهد رسید. زرتشت از سومین و آخرین دگردیسی و ضرورت گذار از نه‌گویی شیرانه به آری‌گویی و ایجابیت کودکانه سخن می‌گوید. با کشتن اژدهای تو-باید و فروشکستن الواح کهن، ماموریت شیر به پایان، و نوبت آفرینندگی کودک، مبتنی بر معصومی و فراموشی فرامی‌رسد. در واقع، ماندن جان در دقیقه شیرانگی، برابر است با نیهیلیسم محض و بی‌ارزش‌شدن جملگی ارزش‌ها؛ درست به سان آن کس که منزل قدیمی خویش را ویران سازد و نتواند دگربار، عمارتی تازه برپا کند [Fazeli & Maghouli, 2025]. با تکیه بر این تمثیل، هیچ‌انگاری، ماندن در مرحله شیرانگی و نفی مطلق همه چیز است. در واقع، به باور نیچه، وجه ممیز هیچ‌انگاری، نه بی‌ارزش‌شدن ارزش‌ها، بلکه عدم امکان جایگزین‌کردن آنهاست؛ یعنی خراب‌کردن و توان بازسازی نداشتن. این است آن میهمان ناخوانده‌ای که هیچ‌انگاری می‌نامندش. اما چرا ناخوانده؟ زیرا این بی‌معنایی، از دل امیدهای سده‌های هفدهم تا نوزدهم برآمد؛ از خاک زمینی رویید که بذرهای آن پیشرفت‌های تکنولوژی و پیدایش علوم و برابری انسان‌ها و رویاهای رنگینی بود که روزگاری خوش، بلکه بهشت برین، را بشارت می‌داد. کاملاً پیداست که ظهور هیچ‌انگاری، از بطن این قرون، باید به مثابه میهمانی ناخوانده، که هیچ‌کس انتظارش را نمی‌کشید، تفسیر شود.

اینک، ضرورت فلسفیدن با پتک در نزد نیچه و دلیل این شیوه نگارش جدلی‌اش را بهتر درمی‌یابیم. نیچه، با ضرورتی مبرم، به مثابه هیولای هیچ‌انگاری، روبه‌روست که در تار و پود زمین و زمینیان ریشه می‌دواند و چونان سرنوشتی گریزناپذیر، سرانجام، بر در خواهد کوبید. زبان تند و آتشین نیچه، در واقع، حاکی از همین ضرورت و بزنگاهی‌ست که در کمین تاریخ بشر نشسته است. در یک کلام، با فرهنگ بیمار، که به‌زودی، سرطان نیهیلیسم، تمام اندام‌هایش را فرامی‌گیرد، نمی‌توان با زبان لطیف و نرم‌خویی سخن گفت. این زبان، که بعضاً با خودستایی‌های نیچه عجین می‌شود، به تعبیر هایدگر، تقدیر محتوم متافیزیک است [Heidegger, 2014: 292].

باری دیگر جنگ و سرانجام، غروب بت‌ها

نیچه می‌گوید [Nietzsche, 2015b: 18]:

"این نکته‌پردازی که سرچشمه‌اش را از چشم کنجکاو دانشورانه پنهان نگاه می‌دارم دیری شعار (wahrspruch) من بوده است؛ با زخم‌زدن، جان‌ها می‌بالند، مردانگی می‌شکفند."

عبارت لاتینی نقل‌شده، چنان که در پانوشت مترجم فارسی نیز آمده است، مربوط به شاعر حماسه‌سرای رومی است. اما آنچه بیشتر حایز اهمیت است، تاکید دوباره نیچه بر جنگ و خصایل مردانه فرهنگ است. گفتنی است که این بحث را با تمایزهای زیستی و چگونگی پیداشدن این تمایزها [خواه طبیعی باشد و خواه اجتماعی] کاری نیست. همان‌گونه که پیش‌تر هم گفته شد، نمی‌توان بر سر و گوش فرهنگ رو به انحطاط، دست نوازش کشید؛ از این روی، فیلسوف، برای مداوای فرهنگ، دست به چاقو و پتک می‌برد و به نبردی تمام‌عیار با آن برمی‌خیزد. ژیل دلوز، در روایت خود از اندیشه‌های نیچه، می‌نویسد: هنگامی که کسی می‌پرسد فلسفه به چه کار می‌آید، پاسخ باید ستیزه‌جویانه باشد، چرا که پرسش کنایه‌آمیز و نیش‌دار است. فلسفه به خدمت هیچ قوه مستقری درنمی‌آید. کار فلسفه «ناراحت‌کردن» است. فلسفه‌ای که هیچ‌کس را ناراحت نکند و با هیچ‌کس ضدیت نورزد فلسفه نیست [Deleuze, 2015]. عیار مردانگی، نه در بستر خواب و هنگامه آسایش، که به گاه جنگ و نبرد و گندآوری مشخص خواهد شد؛ این جنگ است که مردانگی‌ها و خصایل مردانه فرد و فرهنگ را شکوفا می‌سازد و شور زندگی را در آنها ایجاد می‌کند. نیچه در ادامه متن می‌گوید [Nietzsche, 2015b: 18]:

"وسیله‌ای دیگر برای شفا که از آن یک نیز برایم خوشایندتر است، به صدا درآوردن بت‌هاست ... بت‌ها در جهان از واقعیت‌ها بیشتراند ... ."

برای درک این عبارت، در پرتو آنچه پیش‌تر بنا نهاده شد، خوب است که به یک تصویر تئاتری و دراماتیک توسل جوییم: تصور کنید که نیچه، در حالی که پتکی بسیار بزرگ در دست دارد، در یک راهروی طولانی که اطرافش را بت‌هایی بس عظیم و باشکوه احاطه کرده‌اند، گام می‌زند و هر از چندی، نگاه نافذ خود را به آن بتان بی‌زبان می‌اندازد. شوخ‌چشمی نیچه، سبب می‌شود که گاهی پتک را بر زمین بکشد تا صدای ساطع‌شده از آن، جملگی بت‌ها را به وحشت اندازد؛ بت‌ها به لرزه می‌افتند و در حیرتی غریب فروخواهند رفت؛ زیرا این بار، نه پرستنده و ستایشگر به سراغ‌شان آمده است و نه خبری از هدایای رنگارنگ و نذورات و قربانی است؛ آنکه این بار در بت‌خانه پا گذاشته، بت‌شکنی‌ست بی‌رحم، که برای شکستن و درهم‌کوبیدن آمده است. اساساً، همین پتک است که به فیلسوف، هویت می‌دهد؛ زیرا، چنان که از عنوان کتاب هم برمی‌آید، فلسفه، برای نیچه، چیزی جز هنر به‌کارگیری این پتک و ویران‌کردن بت‌کده‌ها نیست.

اما چرا بت‌ها در جهان از واقعیت بیشتراند؟ در واقع، این بت‌های عظیم تاریخی، قالب‌های چشم‌انداز ما هستند و چونان عینک، نگاه ما به جهان را شکل و قوام می‌دهند. از این روی، با اندکی تسامح، شاید بتوان این عبارت را چنین نیز بازنویسی کرد: واقعیت‌ها عین بت هستند. نگاه به جهان، صرفاً به مدد این پیش‌داوری‌هاست و در واقع، با همین نگاه ایدئولوژیک است که جهان و جهانیان را به قضاوت می‌نشینیم. اما باید پرسید که نیچه با کدام مجوز، سراسر تاریخ بشر را تاریخ ستایش بتان و زانوزدن در برابر این خدایگان دروغین دانسته است؟ باز هم، پاسخ نیچه به ما، سنگ محک زندگی و آری‌گویی به زندگی است. به باور او، جمیع متفکران، از سقراط/افلاطون تا کانت و قانون اخلاقی‌اش، در عوض معناآفرینی برای زمین و آنچه زمینی است، به زندگی و حیات این‌جهانی انسان، پشت کردند. در فقره‌ای مشهور از فراسوی نیک و بد، نیچه مسیحیت را افلاطون‌گرایی عوامانه می‌داند [Nietzsche, 2015c: 25]؛ و چند صفحه بعد، کانت را نیز ذیل تباهی می

گنجاند [Nietzsche, 2015c: 44-45]. در واقع، برگزینش معیار زندگی، نیچه را قادر می‌سازد که تاریخ بشر را به مثابه یک پیوستار، یک سنت واحد نفی‌کننده زندگی، بازخوانی و علیه آن قیام کند و بشورد. نیچه، در *غروب بت‌ها*، در مخالفت با ضدیت کلیسا با شورها و غرایز بنیادین آدمی، می‌گوید [Nietzsche, 2015b: 56]:

> "کلیسا با شورها، با ریشه‌کن‌کردن‌شان می‌جنگد، با ریشه‌کن‌کردن به هر معنایی: روش‌اش، «درمان»اش اخته‌گری است. ... اما ریشه‌کن‌کردن شورها، ریشه‌کن‌کردن زندگی است، عمل کلیسا دشمنی با زندگی است."

باز هم به تعبیر نیچه، افلاطون و مسیحیت، با انکار غرایز و شورهای بشری، در واقع، به مقابله با انسان و زمین برخاستند و عشق را به مرتبه رذیلت فروانداختند: وی در فرازی مشهور از فروافتادن اروس به مرتبه رذیلت، در پی ظهور ارزش‌های مسیحی، سخن گفته است [Nietzsche, 2015c: 137]. بنابراین، کلی‌گویی‌های این‌چنینی نیچه را نه به سان آشفته‌اندیشی‌های یک مجنون، که دقیقاً باید به مثابه اوج رادیکالته تفکر دارای معیار فلسفی دانست.

باری، بت‌ها آنچنان بر ذهن و زبان آدمیان سیطره یافته‌اند، که جز با زبان ستایش و دستان دراز نیایش، نمی‌توان با آنها سخن گفت. البته، همان‌طور که در ادامه خواهد آمد، نیچه در پی درافتادن با بتان ضعیف و زبون و درهم‌شکسته نیست؛ بلکه به نیرومندترین و استوارترین بت‌ها، و به تعبیر خودش، بت‌های جاودانه، چنگ می‌زند و در برابر آنان قد علم می‌کند. در *این است انسان* نیز که به نوعی، زندگی‌نامه خودنوشت اوست، از تباه‌شدن اخلاق والاتباران و پشت‌کردن به انسان زمینی و ارزش‌های این‌جهانی شکوه می‌نماید [Nietzsche, 2014a: 138]. به همین دلیل است که نیچه، بارها و بارها، خود را «اخلاق‌ناباور»، معرفی می‌کند. از این روی، گویا تمام قواعد اخلاقی مطرح‌شده در نزد اندیشمندان [و حتی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی ایشان]، نه در امتداد زمین و آرمان‌های این‌جهانی، که با نظر به اوهام آن‌جهانی ضدزمین و انسان زمینی نگاشته شده است. در یک کلام، پتک‌زنی نیچه، به بتان، افزون بر هویت‌سازی شخصی، می‌تواند موجبات رهایی فرهنگ و بازگشت انسان به اصالت خویش را فراهم آورد. نیچه در ادامتن می‌افزاید [Nietzsche, 2015b: 18]:

> "بدچشمی من از بهر این جهان از همین است، همچنان که بدگوشی من ..."

بدبینی و بدگوشی نیچه، نه نسبت به خود جهان و انسان، که ناظر به سر برآوردن بت‌های متکثر و متلونی‌ست که بر واقعیات پیش رو، پیشی جسته‌اند و دم‌به‌دم، اصالت آدمی و طراوت چشمه زندگی را آلوده می‌سازند. به باور نیچه، در *کتاب چنین گفت زرتشت*، چشمه زندگی به واسطه آب‌نوشیدن فرومایگان، زهرآگین شد است [Nietzsche, 2016: 109]. این نوشندگان آب پاک حیات، طهارت و طراوت این آب را با پوزه‌های ناپاک خود می‌آلایند و چهره زیبای جهان را زشت و کریه خواهند ساخت. اما نیچه، در پی آن است که با شکستن بت‌ها و درمان زخم‌های پرعفونت فرهنگ، روزگاری تازه را بشارت دهد که بتوان آدمی را به اصالت ازدست‌رفته خویش برگرداند و پوست زمین را از شر این بیماری‌ها و انگل‌ها پاک کرد: «زمین پوستی دارد و این پوست بیماری‌هایی. از جمله، یکی این بیماری‌ها «انسان» نام دارد» [Nietzsche, 2016: 145]. اساساً بیماری، بدون بدن میزبان، هیچ حیاتی ندارد و نمی‌تواند ظهور و بروز پیدا کند. یک بیماری، درست در هنگام تغذیه از بدن میزبان، شروع به ازپای‌انداختن او می‌کند و می‌کوشد که از شرش خلاص شود. به اعتقاد نیچه، حکایت انسان بر زمین، درست به سان بیماری در بدن میزبان است. انسان هم، با اینکه بر زمین می‌زیّد و از لذات زمینی تمتع می‌جوید، دایماً در پی انکار زمین و خوارداشت امور زمینی برآمده و به خانه خود پشت پا زده است. نیچه در ادامه متن می‌گوید [Nietzsche, 2015b: 18]:

"اینجا یکباره با پتک پرسشی پیش‌کشیدن و در پاسخ چه بسا آن بانگ میان‌تهی آشنا را شنیدن که از اندرونه آماسیده زبان می‌گشاید."

اساساً بت‌بودگی بت، در گرو همین خموشی همیشگی است؛ بت، همواره و همواره، باید بی‌زبان بماند و قداست پوشالی خویش را با همین سکوت سرد پاسداری نماید. تابوها، آنگاه که زبان به سخن گشایند، دیگر تابو نیستند و نمی‌توانند مقدس شمرده شوند. پرسش از بت، نمی‌تواند پاسخی در پی داشته باشد؛ چرا یک چیز بت شده و پرستیده می‌شود؟ هیچ‌کس نمی‌داند و هرگز هم نباید بداند. نیچه، خاستگاه بت‌های علی‌الظاهر، فراتاریخی و سرمدی را در غرایز بشری می‌جوید و آنها را کاملاً انسانی تفسیر می‌کند [Nietzsche, 2014a: 81]. به عبارت دیگر، فیلسوف تبارشناس، می‌کوشد که ریشه زمینی و انسانی مفاهیم آسمانی را، در لایه‌های تودرتوی تاریخ و تبار فراموش‌شده واژگان، بازجوید. خلاصه که اگر کسی جسارت پرسیدن از بتان را داشته باشد و پتک را بر پیکر آنان بساید، آنگاه صرفاً یک بانگ میان‌تهی برخاسته از ترس را خواهد شنید که از اندرونه آماسیده بت، زبان خواهد گشود؛ چه، همان‌گونه که گفته شد، بتان را یارای سخن گفتن نیست. در ادامه می‌آید [Nietzsche, 2015b: 18]:

"چه مایه شادی است برای آن کس که پس پشت گوش‌هایش گوش‌هایی دگر دارد، آنکه پساپشت گوش‌هایش گوش‌هایی دگر دارد."

نیچه فیلسوفی‌ست که مرعوب ظواهر پرزرق‌وبرق امور نمی‌شود و تبار تبهگن آنها را می‌کاود و افشا خواهد ساخت. اما حتی، در مثال‌ها و استعارات کلام نیچه نیز، باید به دنبال کشف طعنه‌های شوخ‌چشمانه و ریزبینانه بود. گویا، نیچه، با ستایش حواس ظاهر، خودش را رویاروی یک سنت درازآهنگ تاریخی، که دست کم ریشه‌اش به افلاطون می‌رسد، قرار داده است. نیچه، ستایشگر حواس است و دوستدار زمین؛ در نزد او، نه معیارهای آن‌جهانی اعتبار دارند و نه خبری از عقل فراتاریخی و خودبنیاد فیلسوفانه است. فیلسوف کسی‌ست که به جای مو، پیچش موی می‌بیند! در همین کتاب *غروب بت‌ها*، نیچه چند خطی را به ستایش شامه و اندام بینی پرداخته است [Nietzsche, 2015b: 46]؛ می‌دانیم که این تحسین حواس ظاهر و توسل به آنها، برای کشف حقیقت، در قاموس افلاطون و ادبیات مسیحی و فلسفه کانتی، احتمالاً به مثابه کفر، تلقی خواهد شد! در ادامه متن نیچه می‌گوید [Nietzsche, 2015b: 18]:

"برای روان‌شناس و موش‌افسای کهنه‌کاری چون من که در برابر-اش درست آن چیزهایی که خوش دارند خاموش بمانند، می‌باید زبان باز کنند."

نخست اینکه، همان‌گونه که پیش‌تر هم گفته آمد، واژه «روان‌شناس»، به دلیل بار معنایی مشخص آن، به مثابه درمانگر، می‌تواند رهزن باشد. از آنجا که این جستار را سر آن نیست که معانی متکثر این کلمه را در نزد نیچه بپژوهد، لذا خوانندگان را به کتاب این است انسان [Nietzsche, 2014a: 133] ارجاع می‌دهیم و از درافتادن با تحلیل این واژه، چشم خواهیم پوشید. پیرامون «موش‌افسا»، همان‌گونه که در پانوشت مترجم فارسی نیز آمده است، باید تاکید ویژه کرد که مساله نیچه، در سطح کلان تمدنی است؛ از این روی، چنین می‌نماید که فروکاستن دغدغه تمدنی نیچه به دل‌شمغولی‌های تراپی فردی، اگر مطلقاً غلط نباشد، کاملاً هم بر طریق صواب نیست. «موش‌افسا»، آن است که با هدایت موش‌ها به خارج از شهر، جان ساکنان را نجات می‌دهد و شهر را از خطر ویرانی حفظ خواهد کرد؛ فیلسوف نیز، با کوبیدن بت‌ها و شکستن‌شان، در واقع، به دنبال طبابت فرهنگ و دمیدن جانی تازه در کالبد بی‌جان اوست.

اما در باب اینکه بت‌ها خموشی را خوش دارند و از سخن‌گفتن بیزارند، در فقره پیشین هم اشاره شد که خصلت اصلی بت، همین برگزینش خموشی و فرورفتن در سکوت است. نیچه، در رساله *در باب حقیقت و دروغ به مفهومی نااخلاقی*، می‌نویسد [Nietzsche, 2017: 218-219]:

> "حقایق اوهامی هستند که فراموش کرده‌ایم وهم‌اند. استعاراتی که با استفاده مکرر فرسوده شده و هرگونه قدرت حسی را از دست داده‌اند، سکه‌هایی که نقش‌شان پاک شده و اکنون دیگر تکه‌ای فلز تلقی می‌شوند، نه سکه."

این مفهوم، که شاید بتوان از آن با عنوان شیءوارگی [فتیشیسم] حقیقت یاد کرد، در واقع به رنگ‌باختن تدریجی معنای زمینی حقیقت و گسستن آهسته پیوند آن با زیست هرروزینه بشری و تجارب زیسته حیات زمینی اوست. حقایق بت‌سان، درست به سان سکه‌هایی رنگ‌ورورفته و دارای نقوشی مبهم، نه به دلیل خدمت به زندگی و آفرینش معنای حیات، بلکه به مثابه اموری خودبنیاد، علیه این زندگی و انسان این‌جهانی، موضع می‌گیرند و قد علم می‌کنند. به عبارت دیگر، سکه‌هایی که در ابتدا، برای گذران زندگی و رفع حوایج آدمیان، ضرب شده‌اند، پس از نشستن زنگار گذر زمان، چونان قدرت‌هایی مستقل، نگاهداری و پرستیده خواهند شد. خلاصه که هنر فیلسوف آن است که با مواجهه با بتان خموشی‌گزین عزلت‌جوی، آنان را به سخن وادارد و رسوای عام و خاص کند و ذکر قبیح‌شان در افواه عوام اندازد. باز هم باید خاطرنشان ساخت که ویرانی بتان، باید با خلق سویه‌های ایجابی، با اتکای به زمین و زندگی این‌جهانی، همراه باشد. در ادامه متن می‌آید [Nietzsche, 2015b: 18-19]:

> "این نوشتار نیز، -چنان که از عنوانش برمی‌آید- بیش از هرچیز، آرمیدنی‌ست در گوشه آفتاب‌گیری و به تن‌آسایی پناه‌بردن یک روان‌شناس. چه بسا جنگی تازه؟ نکند بت‌های تازه به صدا درآیند."

می‌دانیم که تابوشکن، خودش به تابو بدل خواهد شد. نیچه در *این است انسان*، جهت تاکید بر این مساله، بیمناکی خود را از مقدس اعلام‌شدن، اظهار می‌دارد [Nietzsche, 2014a: 128]. این فقرات، که البته، می‌توان به تعدادشان افزود، نشان می‌دهد که آموزه‌های نیچه، نه یک سلسله از تعلیمات خشک جزمی و اصول موضوعه ازلی و ابدی، که دقیقاً به روانی حیات و سیالیت زندگی هستند. شاید بتوان با احتیاط گفت که مکتب نیچه، تنها یک سنجه دارد و آن هم آری‌گویی به زندگی و وفاداری به انسان زمینی است. در واقع، نیچه اصرار می‌کند که با برگرفتن این سنگ محک، از خودش فراتر رویم و افق‌های تازه خلق نماییم. وی، در *چنین گفت زرتشت*، بر ضرورت فراروی از استاد، پای فشرده است [Nietzsche, 2016: 90]. در ادامه متن می‌نویسد [Nietzsche, 2015b: 19]:

> "این نوشتار کوچک اعلام جنگی‌ست بزرگ."

غروب بت‌ها، از حیث حجم، بسیار کوچک است و به غایت ایجاز نگاشته شده است. اما اگر همین اثر کم‌حجم را مانیفست نیچه بدانیم، آنگاه گویی که این کتابچه، به جنگ یک تاریخ رفته و رویاروی سنت‌های درازدامنه، بت‌های تقدیس‌شده تاریخی، قد علم کرده است. نیچه در ادامه متن می‌گوید [Nietzsche, 2015b: 19]:

> "و در باب به صدا درآوردن بت‌ها، آنچه این بار به صدا درمی‌آید، نه بت‌های زمانه، که بت‌های جاودانه‌اند."

فیلسوف را الزاماً با امروز و اکنون کاری نیست؛ فیلسوف آن است که به تعبیر نیچه، پس پشت گوش‌هایش گوش‌هایی دگر دارد و به جای نظاره مو، پیچش موی را درخواهد یافت. پروژه تبارشناسی و بت‌شکنی نیچه،

محدود به بت‌های روزگار او نیست؛ در عوض، او به نقد ریشه‌های تفکرات آن‌جهانی و زمین‌ستیز و انسان‌گریز پرداخته است. عظمت نیچه، دقیقاً در انتخاب بخردانه و البته، جسورانه دشمنان است؛ دشمنانی که یک تاریخ آنها را مقدس انگاشته و در برابر آنان سر تعظیم و تکریم فرود آورده است. در واقع، نیچه، به نقد تاریخیت پساپشت اکنون می‌پردازد و به نحوی رادیکال، تبار تبهگن آن را وامی‌شکافد. وی در ادامه متن می‌گوید [Nietzsche, 2015b: 19]:

> "و اینجا پتک را چنان با ایشان آشنا می‌کنم که گویی مضراب را - با بت‌هایی که کهن‌تر و ایمان‌آورده‌تر و آماسیده‌تر از آنها بتی نیست ... همچنین پوک‌تر."

پیش‌تر هم اشاره شد که بت‌ها، که تن پروار و زرکوب خود را تنها به تقدیس و تکریم عادت دادند، به محض لمس نخستین ضربات پتک، در هم می‌شکنند و فروخواهند ریخت؛ بتان را توان نبرد با فیلسوف بت‌شکن نیست؛ از این روی، در برابرش به لرزه خواهند افتاد. از یاد نباید برد که به زعم نیچه، زبان فلسفه و فیلسوف، باید پتک و شمشیر باشد؛ فیلسوف را با نرمش و رامش و مدارا کاری نیست. در *چنین گفت زرتشت*، نیچه با تفکیک فرزانگان نامدار از اهل حقیقت، گروه نخست را در خدمت خرافات مردم و دسته دوم را رهرو بیابان‌های بی‌خدایی معرفی می‌کند [Nietzsche, 2016: 117]. نیچه می‌افزاید [Nietzsche, 2015b: 19]:

> "و هیچ یک از آنها سبب نمی‌شود که بیش از همه به آنها ایمان نیاورند. هیچ‌کس آنها را بت نمی‌داند، به‌ویژه والاترین‌هاشان را."

اگر در روزگار گذشته، بت‌پرست را در حال سجده بر بت چوبین و سنگین یا زرین می‌دیدیم، امروز نیز بشر را در حال پرستش بتان تازه، از صنعت مد گرفته تا لیبرالیسم، می‌بینیم. بت‌ها در قالب‌های گوناگون و بسیار مکارانه خود را، به مثابه واقعیت و حقایقی فراتاریخی، عرضه می‌دارند. از این روی، اکنون، سروکار ما نه با بت‌های سنگی و چوبی، بلکه با ایدئولوژی و بت‌های تمدنی تاریخ اندیشه است. نیچه در فقره‌ای مشهور از حکمت *شادان*، از رسالت غلبه بر سایه خدا سخن می‌گوید؛ سایه‌ای ترسناک و عظیم که هراسی مردافکن و جانکاه را بر دل آدمیان انداخته است و زین پس هم خواهد انداخت [Nietzsche, 2015d: 176]. نیچه در انتها می‌نویسد [Nietzsche, 2015b: 19]:

> "تورینو، ۳۰ سپتامبر ۱۸۸۸، به روزی که نخستین کتاب ارزیابی دوباره همه ارزش‌ها به پایان آمد."

نتیجه‌گیری

نگاشتن نتیجه‌گیری برای این پژوهش متن‌محور، که اساساً در فرآیند بسط خویش، تعریف می‌شود، اصلاً کار آسانی نیست. اما به رسم معهود، به ذکر مختصر و فهرست‌وار آنچه در این جستار به آن پرداخته شد، خواهیم پرداخت:

دانستیم که بازخوانی اندیشه نیچه، نه باید خود را در گزین‌گویه‌های متلون این فیلسوف، محصور سازد و به نقل پراکنده آنها اکتفا ورزد و نه شایسته است که در یک کلی‌گویی انتزاعی دور از متن گرفتار شود.

دانسته شد که کتاب *غروب بت‌ها* [مشخصاً دیباچه]، به‌رغم حجم اندکش، طیف گسترده‌ای از مباحث نیچه را دربر می‌گیرد و مختصر و مفید عرضه می‌دارد.

افزون بر این، دانستیم که نیچه از روزگار واپسین انسان و سر برآوردن همه‌جانبه نیهیلیسم، انذار می‌دهد و در پی ساختن آلترناتیوی ساختاری برای مقابله با آن است. نیهیلیسم برای نیچه، برابر است با فقدان قدرت روایت‌گری و معنابخشی اسطوره‌ها و ارزش‌ها؛ این بدان معناست که در یک دوره نیهیلیستی، والاترین ارزش‌ها، که روزگاری به تار و پود زندگی آدمیان معنا می‌بخشیدند، نیروی روایت خود را از دست خواهند داد.

همچنین، می‌توان نتیجه گرفت که نیچه با در دست‌داشتن معیارهای سرزندگی و آری‌گویی به انسان، به سراغ بت‌های مقدس تاریخی رفته و با بازخوانی تاریخ اندیشه، به مثابه یک سنت پیوسته نفی‌کننده زندگی، به عناد با آن برخاسته است. در یک کلام، سایه هراس‌انگیز خدا، که در دل بسیاری هراس و ترس می‌افکند، باید توسط قدرت نافیه و پُتک ویرانگر فیلسوف، از میان برود؛ فیلسوف کسی‌ست که بر سایه خدا غلبه خواهد کرد.

تشکر و قدردانی: موردی برای گزارش وجود ندارد.
تاییدیه اخلاقی: موردی برای گزارش وجود ندارد.
تعارض منافع: موردی برای گزارش وجود ندارد.
سهم نویسندگان: محمد معقولی کل امور مقاله را انجام داده است (۱۰۰%)
منابع مالی: موردی برای گزارش وجود ندارد.

منابع

- Deleuze G (2015). Nietzsche and philosophy. Mashayekhi A, translator. Tehran: Ney. [Persian]
- Fazeli A, Maghouli M (2025). Comparing Nietzsche's "on the three metamorphoses" passages with the New Testament. Philosophical Thought. 5(1):63-80. [Persian]
- Gadamer HG (2023). Frankfurt School and Nietzsche. Fooladvand H, translator. Tehran: Mehr Nioosha. [Persian]
- Heidegger M (2014). Nietzsche (Volume 2). Ghanooni I, translator. Tehran: Agah. [Persian]
- Jaspers K (2015). Nietzsche: An introduction to the understanding of his philosophical activity. Jamadi S, translator. Tehran: Qoqnoos. [Persian]
- Jung CG (2015). Jung's seminar on Nietzsche's Zarathustra. Habib S, translator. Tehran: Ghatreh. [Persian]
- Khorasani Sh (2016). Greek philosophy. Tehran: Elmi Farhangi. [Persian]
- Nietzsche F (2014a). Ecce Homo. Firoozabadi S, translator. Tehran: Jami. [Persian]
- Nietzsche F (2014b). Antichrist. Firoozabadi S, translator. Tehran: Jami. [Persian]
- Nietzsche F (2014c). The will to power. Sharif M, translator. Tehran: Jami. [Persian]
- Nietzsche F (2015a). On the genealogy of morality. Ashoori D, translator. Tehran: Agah. [Persian]
- Nietzsche F (2015b). Twilight of idols. Ashoori D, translator. Tehran: Agah. [Persian]
- Nietzsche F (2015c). Beyond good and evil. Ashoori D, translator. Tehran: Kharazmi. [Persian]
- Nietzsche F (2015d). The gay science. Al-e-Ahmad J, Kamran S, Fooladvand H, translators. Tehran: Jami. [Persian]
- Nietzsche F (2016). Thus spoke Zarathustra. Ashoori D, translator. Tehran: Agah. [Persian]
Nietzsche F (2017). The birth of tragedy. Valiyari R, translator. Tehran: Markaz. [Persian]
- Nietzsche F (2018). Philosophy and truth. Farhadpoor M, translator. Tehran: Hermes. [Persian]
- Russel B (1990). History of Western philosophy. Daryabandari N, translator. Tehran: Agah. [Persian]
- Shestov L (2024). Dostoevsky and Nietzsche. Zamani Jamshidi MZ, translator. Tehran: Negah. [Persian]
- Young J (2023). Friedrich Nietzsche: A philosophical biography. Dehghani M, translator. Tehran: Ney. [Persian]

پی‌نوشت

[i]. چنان که در پی خواهد آمد، نیچه از واژه روان‌شناس، طیف گسترده‌ای از معانی را مراد می‌کند که الزاماً با چند و چون امروزین این واژه، در مقام «درمانگر» یا «تراپیست» همخوانی ندارد.

[ii]. تا جایی که پژوهیده شد، از کتاب غروب بت‌ها، دو برگردان فارسی وجود دارد: برگردان مسعود انصاری و برگردان داریوش آشوری. برگردان آشوری، جدای از دقت کم‌نظیرش، کوشیده است که زبان فارسی را در مواجهه با اندیشه‌های نیچه، توانمندتر سازد. از این روی، چنین می‌نماید که ترجمه‌های داریوش آشوری از آثار نیچه، عمیقاً به درک فارسی‌زبانان از این فیلسوف گره خورده است. فلذا، در جستار پیش رو، برگردان مذکور را مبنای کار خود قرار می‌دهیم و البته، نیم‌نگاهی نیز به متن اصلی آلمانی *غروب بت‌ها* خواهیم داشت. مشخصات دقیق آثار یادشده، در کتاب‌نامه نقل شده است.

[iii]. معمول است که این آری‌گویی به زندگی را چونان اصل‌الاصول فلسفه نیچه برنشانند و بازخوانی کنند. اما، باید اشاره کرد که این موضوع را نباید به مثابه یک آغاز دل‌بخواهی و تصادفی محسوب کرد. البته که تشریح ظرایف و دقایق این مساله را باید به مقال و مجالی دیگر واگذاشت.

[iv]. همان‌گونه که گفته شد، این جستار سر آن دارد که مساله نیچه را در یک مقیاس عظیم تمدنی تاریخی بررسی کند؛ از این روی، پیشاپیش، با خوانش درمانگرانی نظیر یالوم، که دل‌مشغول درمان سطح خرد فردی هستند، زاویه جدی پیدا خواهد کرد.

[v]. نیچه، در جای‌جای آثارش، از ضرورت ویرانگری و خلق، به صورت هم‌هنگام، سخن گفته است [Nietzsche, 2016: 38-39].

[vi]. در برگردان مرحوم شرف‌الدین خراسانی، این واژه، به «قانون» ترجمه شده است.

[vii]. بهتر است که این واژه، به «اولوهیت» برگردانده شود.

[viii]. به صورت تحت‌اللفظی: «چگونه می‌توان با پتک فلسفه‌ورزی کرد؟»